

«شیده»، واژه‌های نادر در شاهنامه

سجاد آیدنلو (استادیار دانشگاه پیام نور ارومیه)

تصحیف، تغییر و ساده‌گردانی لغات در نسخ، و به تبع آن، چاپ‌های شاهنامه مهم‌ترین دلیل فوت شماری از واژه‌های حماسه‌ملی ایران از واژه‌نامه‌های تخصصی این متن و طبعاً فرهنگ‌های عمومی زبان فارسی است. اینک که به همت والای دکتر جلال خالقی مطلق و همکارانشان (آقایان محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی) متن علمی-انتقادی شاهنامه به همراه انبوهی از اختلاف دست‌نویس‌ها (نسخه‌بدل‌ها) منتشر شده است، پژوهش در واژه‌های شاهنامه و بررسی نوع دگرگونی و ساده شدن لغات آن، با توجه به ضبط‌های نسخ گوناگون، با دقت و اطمینان بیشتری صورت خواهد گرفت و بی‌گمان در کار تدوین فرهنگ جامع شاهنامه و نهایتاً زبان فارسی بسیار سودمند خواهد بود.

در تصحیح دکتر خالقی مطلق، استفاده از اصل مهم «ضبط دشوارتر برتر است» (Lectio difficilior) در گزینش وجه نهایی متن و نیز آوردن کامل همه نسخه‌بدل‌ها در حاشیه هر صفحه - که این شیوه در تاریخچه تصحیح متون فارسی بی‌نظیر است - برخی از لغات و تعبیرات دشوار و کمتر شناخته شده شاهنامه را احیا کرده و این امکان را نیز برای پژوهشگران فراهم آورده است که، با جستجو در تفاوت ضبط‌ها، صورت درست و

اصلي یک واژه، ترکیب یا حتی نام خاص را بازشناسی و پیشنهاد کنند.^۱ نمونه‌ای از واژه‌های نادر و بازیافته شاهنامه در این تصحیح در داستان «بازده / دوازده رخ» است. در این روایت، پس از جولان و پرخاشخری هومان در برابر لشکر ایران، بیژن به اصرار اجازه نبرد با او را از نیایش، گودرز، می‌گیرد و گیو، که با این کار مخالف است، سرانجام از سر مهر و دلسوزگی پدری، اسب خویش و درع سیاوش را به فرزند می‌سپرد. در اینجا نسخه‌های فلورانس (۱۴۶۵ هـ.ق)، بریتانیا (۸۹۱ هـ.ق)، تویقاپوسرای (۹۰۳)، آکسفورد (۸۵۲)، برلین (۸۹۴) (← شاهنامه ۱۳۷۳، ص ۴۶ / زیرنویس ۵)، سعدلو / دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (شاهنامه فردوسی همراه با خمسة نظامی ← ۱۳۷۹، ص ۳۷۱) و حاشیه ظفرنامه (← ظفرنامه حمدالله مستوفی به انضمام شاهنامه ۱۳۷۷، ص ۶۲۴) برای اسب گیو واژه «شیده» را به کار برده‌اند:

فرود آمد از شیده راه جوی سپرد اسب و درع سیاوش بدوی

(خالقی ۴ / ۴۶ / ۷۰۸)

ضبط نسخه‌های دیگر - طبق حاشیه چاپ دکتر خالقی مطلق - «دیزه» و «باره» است. در دنباله ماجرا که بیژن سوار بر این اسب رهسپار آوردگاه است، غیر از «حاشیه ظفرنامه» (۱۳۷۷) دیگر دست‌نویس‌های مذکور و نیز برلین (۸۹۴ هـ.ق) همین وجه را دارند (← شاهنامه ۱۳۷۳، ص ۴۹ / زیرنویس ۱؛ شاهنامه ۱۳۷۹، ص ۳۷۲).

به شیده شباهنگ بر بسته تنگ چو جنگی پلنگان گرازان به جنگ

(خالقی ۴ / ۴۹ / ۷۴۹)

در سایر نسخه‌ها، «شیده» به صورت‌هایی چون «شیر»، «شبدیز» و «دیزه» تغییر یافته و ساده شده است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پس از کشته شدن هومان به دست بیژن نیز پهلوان ایرانی:

سرش را به فتراک شیده ببست تنش را به خاک اندر افکند پست

(خالقی ۴ / ۵۳ / ۸۲۰)

در این بیت هم «شیده» ضبط همه دست‌نویس‌های یادشده و نیز تویقاپوسرای (۷۳۱ هـ.ق) است (← شاهنامه ۱۳۷۳، ص ۵۳ / زیرنویس ۶؛ شاهنامه ۱۳۷۹، ص ۳۷۳؛ ظفرنامه حمدالله

(۱) برای نمونه‌ای از این بررسی‌ها، ← شاپور شهبازی ۱۳۸۰، ص ۳۱۶-۳۲۴

مستوفی به انضمام شاهنامه ۱۳۷۷، ص ۶۲۸) و نسخ دیگر «شبرنگ»، «دیزه» و «شبدیز» دارند. در حدود بررسی‌های نگارنده، از میان چاپ‌های معتبر و غیرمعتبر شاهنامه، واژه «شیده» در این سه بیت نخستین بار در تصحیح دکتر خالقی مطلق در متن آورده شده که به دو دلیل استناد بر کهن‌ترین دست‌نویس شاهنامه (فلورانس ۱۴هـ.ق) و قاعده «برتری وجه دشوارتر» انتخاب درست و نهایی است. از چاپ‌های پس از کار دکتر خالقی مطلق، «شیده» یک بار در تصحیح آقای جیحونی (شاهنامه ۱۳۷۹، ۲/۸۰۶/۷۳۶) و هر سه بار در ویرایش دکتر کزازی (۱۳۸۴، ۸۴/۱۹۸۶؛ ۸۵/۲۰۲۷؛ ۸۸/۲۰۹۸) برگزیده شده است. غیر از این سه مورد، در همین داستان «یازده/دوازده رخ»، هنگامی که بیژن می‌خواهد به یاری گسته‌م بشتابد، نسخه‌های فلورانس، سعدلو و حاشیه ظفرنامه یک بار دیگر «شیده» را در بیتی به کار برده‌اند. (شاهنامه ۱۳۶۹، ص ۴۵۹؛ شاهنامه ۱۳۷۹، ص ۴۰۲؛ ظفرنامه مستوفی... ۱۳۷۷، ص ۶۷۶)

نشست از بر شیده راه‌جوی به نزدیک گودرز بنهاد روی

این بیت با همین ضبط در لغت شاهنامه هم آمده است (بغدادی ۱۳۸۲، ص ۲۶۰)، اما دکتر خالقی مطلق در اینجا ضبط غالب دست‌نویس‌ها، یعنی «دیزه» را به متن برده است (خالقی ۴/۱۴۲/۲۱۹۴ و زیرنویس ۱۷)، در حالی که نگاشته نسخه اساس ایشان دشوارتر و، به سان سه نمونه دیگر، برتر است.^۳ در ویرایش دکتر کزازی در این بیت نیز به درستی «شیده» انتخاب شده است. (کزازی ۱۳۸۴، ۱۴۵/۳۴۶۹)

«شیده»، چنان‌که از چهار بیت شاهد آن برمی‌آید، به معنای «اسب» است و کاتبان و خوانندگان شاهنامه نیز در زمان‌های مختلف با همین استنباط معادل‌هایی چون: دیزه، باره و شبدیز را جانشین آن کرده‌اند؛ لیکن نکته درخور ذکر و بسیار قابل توجه این است که تا جایی که نگارنده در فرهنگ‌های مختلف فارسی، متون نظم و نثر، نرم‌افزار دُرچ ۳ (کتابخانه الکترونیک نظم و نثر فارسی شامل ۱۷۸ اثر)^۴ و پیکره زبانی گروه

۲) حاشیه ظفرنامه در این بیت «شیده» را بدون (و) پایانی و «شید» ضبط کرده است.

۳) بودن/ماندن ضبط یکی از واژه‌های نادر و دشوار شاهنامه در نسخه‌بدهای تصحیح دکتر خالقی مطلق نشان می‌دهد که در تدوین «فرهنگ جامع زبان فارسی» نباید از توجه به صورت‌های اصیل یا احتمالاً تصحیف‌شده واژه‌ها در نسخه‌بدهای آثاری که به شیوه علمی - انتقادی تصحیح شده‌اند به کلی غافل بود.

۴) درباره این منبع رایانه‌ای و کاربرد آن در انواع پژوهش‌های ادبی - خطیبی ۱۳۸۶، ص ۳۰.

فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی (شامل واحدهای واژگانی تقریباً ۸۰۰ متن فارسی)^۵ جستجو کرده، «شیده» به معنای «اسب» در سراسر ادب فارسی فقط در شاهنامه و آن هم یک داستان آن (رزم یازده / دوازده رخ) به کار رفته و به اصطلاح واژه‌ای است منفرد و ویژه شاهنامه.

این ندرت و انحصار کاربرد موجب شده که «شیده» در معنای «اسب» از بسیاری از فرهنگ‌های عمومی زبان فارسی و واژه‌نامه‌های تخصصی شاهنامه (از دیرباز تا امروز) فوت شود و ظاهراً نخستین بار عبدالقادر بغدادی در سده یازدهم هجری این واژه را در بیت (شاهد چهارم در این یادداشت)^۶، که در نسخه مورد استفاده او از شاهنامه به همان صورت اصلی حفظ شده بوده، دیده و با دریافت معنای درست آن در فرهنگ خویش ثبت کرده است (بغدادی ۱۳۸۲، ص ۲۶۰). پس از او، ناظم‌الاطبای معنای «اسب» را برای «شیده» و البته بدون شاهد آورده (نفیسی، ج ۳) و دور نیست که مأخذ وی لغت شهنامه بوده باشد. در لغت‌نامه دهخدا هم این معنای «شیده» از فرهنگ نفیسی و طبعاً بی‌شاهد نقل شده است (دهخدا ۱۳۷۷). از شروح شاهنامه نیز، در نامه باستان معنای «اسب» برای «شیده» ذکر شده است (کزازی ۱۳۸۴، ص ۵۸۴) و دکتر خالقی مطلق (۲۰۰۶، ص ۳۰۴) هم در یادداشت‌های شاهنامه آن را نام اسب گیو دانسته است که در ادامه توضیحی در این باره آورده خواهد شد.

درباره اشتقاق و ساخت لغوی «شیده» اولین اشاره باز از عبدالقادر بغدادی است که نوشته: «مرگب از «شید» و «های» اختصاص... به معنی اسب هم آمده است. وجه شبه آن است که یا در حسن صورت و رنگ شبیه خورشید است و یا در حرکت و سرعت سیر» (بغدادی ۱۳۸۲، ص ۲۶۰). به نظر کزازی هم «شیده» بازخوانده به «شید» است در

(۵) درباره این پیکره زبانی ارزشمند و اهمیت آن برای بررسی‌های واژگانی، همان، ص ۴۸-۳۳. امکان جستجو و بررسی موارد کاربرد «شیده» در این پیکره زبانی، به لطف معاون گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان، جناب آقای ابوالفضل خطیبی، فراهم آمد که از ایشان سپاسگزاری می‌کنم.

(۶) این بیت از فردوسی است و با ضبط «دیزه» به جای «شیده» هم در تصحیح دکتر خالقی مطلق (۱۴۲/۴/۲۱۹۴) و هم چاپ مسکو (۲۱۴/۵/۲۱۹۷) در داستان «یازده / دوازده رخ» آمده است اما فراهم‌آورندگان لغت شهنامه آن را در ضمایم پایان کتاب جزو ابیاتی ذکر کرده‌اند که «گوینده آنها معلوم نیست». (بغدادی ۱۳۸۲، ص

معنی «درخشان و تابان»... بر این پایه شیده می‌بایست نامی بوده باشد برای «اسبان سپیدفام و روشن»، لیک در بیت «اسب سیاوش» بدین نام خوانده شده است که شبرنگی بوده است به نام «بهبزاد». (کزازی ۱۳۸۴، ص ۵۸۴)^۷

ارتباط «شیده» با «شید» به معنای «روشنایی»، که در ترکیب «خورشید» و «جمشید» نیز به همین معنا باقی مانده، توضیحی است که خود فردوسی درباره معنا و ساختار شیده، نام پسر افراسیاب، آورده و اتفاقاً به لحاظ ریشه‌شناسی علمی هم درست است:

پشنگ است نامش پدر شیده خواند که شیده به خورشید تابنده ماند

(خالقی ۳۰۵/۱۸۹/۴)

اما این توضیح را درباره «شیده» به معنای «اسب» نمی‌توان پذیرفت چون در یکی از موارد استعمال این واژه در شاهنامه (نمونه دوم در این یادداشت) صفت «شباهنگ» برای آن آمده که به احتمال بسیار به معنای «سیاه‌فام» و ناظر بر رنگ این اسب است و نشان می‌دهد «شید» در ساخت این لغت ربطی با «شید» در معنای «نور و درخشندگی» ندارد. در واژه «شباهنگ» به معنای «سیاه» - که به این معنا از لغات فراموش شده فرهنگ‌هاست - «آهنگ» یا به معنی «فصدکننده» و کلّ ترکیب در معنای «گراینده به رنگ شب» است (کزازی ۱۳۸۴، ص ۵۹۲) یا اینکه آن را می‌توان «سان و گونه» (دهخدا ۱۳۷۷) و «شباهنگ» را نیز «شبگون» معنی کرد. در برخی از دست‌نویس‌های شاهنامه، که در مصراع «به شیده شباهنگ بر بسته تنگ» به جای «شیده»، «پشت» و «دیزه» آمده (خالقی ۴۹/۴ زیرنویس ۱) «شباهنگ» به تنهایی به معنای «اسب سیاه» است (دهخدا ۱۳۷۷،

۷ دریافت دکتر کزازی درباره تناقض اشتقاق «شیده» از «شید: درخشان» با رنگ این اسب درست است ولی این توضیح ایشان که، در بیت (فرود آمد از شیده راه جوی / سپرد اسپ و درع سیاوش بدوی)، اسب سیاوش (شبرنگ بهزاد) شیده نامیده شده است پذیرفتنی نیست، زیرا در بخش‌های پیشین شاهنامه تصریح شده که اسب ویژه سیاوش در اختیار فرزندش کیخسرو قرار می‌گیرد و گوی از گنجینه او در توران فقط درع زخم‌ناپذیر شاهزاده را برای خود برمی‌گزیند (شاهنامه ۱۳۶۹ الف، ۴۲۷ و ۴۲۸/۴۲۵-۱۳۵؛ ۴۳۰/۱۶۷). در داستان «بازده/ دوازده رخ» نیز اشاره یا قرینه‌ای وجود ندارد که «شیده»‌ای که گوی به بیژن می‌دهد تا به آوردگاه هومان برود همان شبرنگ بهزاد سیاوش است. از این روی، در بیت یادشده «اسب» را باید با درنگ و توقّفی کوتاه (اسب و، درع سیاوش) خواند تا همچون «درع» مضاف سیاوش تلقی نشود. در دنباله یادداشت، این حدس مطرح خواهد شد که احتمالاً «شیده» گوی در این روایت همان بور نیاکانی (کشوادی) اوست که در داستان «بیژن و منیژه» به آن اشاره شده است.

ذیل «آهنگ») و ضبط «دیزه: اسب سیاه» (دیزه شباهنگ) هم معنای تیرگی آن را تأیید می‌کند.^۸ به نظر نگارنده، راهنمای معنای دقیق و، در پی آن، اشتقاق «شیده» به معنای «اسب» معادل‌گذاری ابوالفضل حبیش تفلیسی است که در فرهنگ عربی - فارسی قانون ادب (تألیف سده ششم) در برابر ماده «اشقر» واژه «شیده» و نیز «اسب بور» را آورده است (← قانون ادب ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۵۶۳ و ۵۶۴؛ رواقی ۱۳۸۱، ص ۲۴۸ و ۴۹۵). «اشقر» - چنان‌که در معنی ریشه «شقر» و مصدر (شُقْرَة) در عربی هم ملاحظه می‌شود - به معنای «اسب سرخ» یا «سرخ یال و دم» است (← دهخدا ۱۳۷۷) و این از معادل دیگر آن در قانون ادب، یعنی «اسب بور» نیز استنباط می‌شود.^۹ «اشقر» به معنای مطلق «اسب» بارها در متون گوناگون فارسی از جمله خود شاهنامه به کار رفته است. از نمونه:

بر این‌گونه تا برگزید اشقری یکسی بسادپایی گشاده‌بری

(شاهنامه ۱۳۸۴، ۳۷۱ / ۱۴۰)

بنابراین حدس نگارنده این است که در شاهنامه نیز «شیده» به معنای «اسب سرخ مایل به سیاه» - با توجه به صفت (شباهنگ) برای آن - و معادل «اشقر» عربی است؛ «اشقر» سیه‌فامی که توصیف آن در فرس‌نامهٔ منثور چنین است: «اشقر دیگر که به غایت سرخی باشد چنان‌که به سیاهی مایل بود و لیش و ناصیه‌اش به رنگ اندام بود که روشن‌تر باشد» (دو فرس‌نامهٔ منثور و منظوم ۱۳۶۶، ص ۲۰). در این صورت، اشتقاق آن هم از sēd فارسی میانه به معنای «گَرَنَد» (رنگ میان بور و زرد)^{۱۰} خواهد بود (برای این معنای sēd ←

۸) در مصراع‌ی از داستان «بیژن و منیژه»، «شباهنگ» صفت «خنک» قرار گرفته است: «چو خنک شباهنگ فرهاد روی» (شاهنامه ۱۳۷۱، ۳۳۹ / ۴۶۶). در اینجا نیز، به نظر نگارنده، «شباهنگ» به معنای «تیره‌فام و سیه‌گون» است و «خنک» را باید مطلق اسب - و نه صرفاً اسب سفید - دانست. این معنای «خنک» در ترکیباتی نظیر: سبز خنک، سرخ خنک و سیاه خنک (قابل مقایسه با خنک شباهنگ) هم دیده می‌شود (← دهخدا ۱۳۷۷، ذیل «خنک»). ضمناً از توضیحی در نوروزنامهٔ خیام (یا منسوب بدو) و فرس‌نامهٔ منثور چنین برمی‌آید که «سیاه» بودن بعضی اندام‌های اسب مغایرتی با «خنک» بودن / نامیده شدن آن ندارد: «از اسپان خنک آن به که پس سر و ناصیه و پا و شکم و خایه و دم و چشم‌ها همه سیاه بود». (نوروزنامه ۱۳۸۵، ص ۵۵ و برای عبارتی مشابه ← دو فرس‌نامهٔ منثور و منظوم ۱۳۶۶، ص ۱۹)

۹) برای دیدن شواهد دیگری که در آنها «بور» در ترجمهٔ (اشقر) و (شُقْر) آمده است ← دو فرس‌نامهٔ منثور و منظوم ۱۳۶۶، ص ۱۹؛ فخر مدبّر ۱۳۴۶، ص ۱۹۲.

۱۰) ریشهٔ (شقر) در عربی به معنای «سرخ» آمیخته با زردی هم استعمال می‌شود که دقیقاً برابر معنای (گَرَنَد) است.

مکنزی (۱۳۸۳، ص ۱۴۲) این واژه به معنای «سرخ» در ترکیب پهلوی *šēt-vars*^{۱۱} به معنی (سرخ مو) نیز دیده می‌شود (برهان قاطع، حواشی ماده «شید») و در زبان ارمنی به صورت *ašxēt* برای رنگ سرخ قهوه‌ای در اسب به کار می‌رود (همانجا) که کاملاً مشابه کاربرد و معنای آن در شاهنامه است.

با این معنا و اشتقاق، ساخت واژگانی «شیده: شید (سرخ تیره‌گون) + ه (نسبت)» دقیقاً مشابه دو لغت «زرده» و «دیزه» است که هر دو به معنای «اسبانی با رنگ مشخص (زرد و سیاه)» است و از اسم رنگ (زرد و دیز) و (ه) نسبت صفت‌ساز ساخته شده است.

«شیده» در شاهنامه سه بار برای «اسب گیو» و بار چهارم (برای شبرنگ بیژن) در معنای عام اسب به کار رفته است؛ منتها حتماً باید خاطر نشان کرد که در مواردی که باره گیو با این واژه نامیده شده است آن را نباید اسم خاص اسب او - مشابه رخس و شبرنگ و بهزاد و ذوالجناح و... - دانست، بلکه در اینجا «شیده» عنوان / صفتی است که، با توجه به رنگ اسب گیو، به آن اطلاق شده و این نکته، یعنی نام‌گذاری اسب شهریاران و پهلوانان بر مبنای رنگ آنها - که با توجه به فصل «نام‌های اسپان به زبان پارسی» در نوردنامه گویا از معیارهای نامیدن اسب‌ها در فرهنگ ایران بوده است^{۱۲} - درباره بارگان دیگر بزرگان (شاهان و پلان) روایات ایرانی هم به نظر می‌رسد. از نمونه، در شاهنامه، نام اسب سه تن دیگر از دلاوران خاندان گودرز - غیر از گیو - مبتنی بر رنگ باره‌هاست:

به کردار گسنگون گودرز موی چو خسنگ شباهنگ فرهاد روی

چو سیمرخ پای و چو پولاد سم چو شبرنگ بیژن سر و گوش و دم

(خالقی ۳/۳۳۹/۴۶۶ و ۴۶۷)

در سمک عیار (۱۳۶۷، ج ۲، ص ۵۵)، هنگام توصیف اسب یکی از پهلوانان (رخس دبور دیوگیر)، از «گلگون» سهراب، «کمیت» اسفندیاری و «ابرش» بهرام یاد شده است. و این توضیح آداب الحرب و الشجاعة (۱۳۴۶، ص ۱۸۵) کامل‌ترین فهرست اسبان نامداری است که

۱۱) مکنزی آوانگاری این کلمه را با W (wars) آورده است ← مکنزی ۱۳۸۳، ص ۱۵۴.
۱۲) در این فصل بیشتر نام‌های فارسی، که برای اسبان ذکر شده، برگرفته از رنگ آنهاست؛ از جمله: سرخ چرمه، سبز خنگ، شیدیز، زرد رخس، سیارخس، خرماگون، دیزه، گلگون، سپید زرده، بوسار، بنفشه‌گون، سپید و... (← نوردنامه ۱۳۸۵، ص ۵۳).

وجه تسمیه آنها برگرفته از رنگشان است: «چنان‌که در عالم پادشاهان بزرگ را نام مانده است اسپان نیک را هم نام مانده است، چون خنگ خسرو و سیاه جمشید و زرده بهرام و بور بیژن و... گلگون اسفندیار و سمند کیخسرو و کمیت افریدون و... ابلق نوشیروان و... چمن بور فرهاد و زرد طهماسب و... نارخنگ فیروز».

همان‌گونه که مثلاً نمی‌توان گلگون گودرز، سیاه جمشید، زرد تهماسب و... را اسم خاص اسب این کسان دانست، «شیده» گویو هم نام ویژه باره او نیست.

در داستان «بیژن و منیژه»، پس از اینکه گرگین خبر گم شدن بیژن را به ایران می‌آورد، گویو:

بفرمود تا بسور کشواد را کجا داشتی روز فریاد را

سبک برنهادند زین خدنگ گرفته به دل گویو کین پلنگ

(خالقی ۳/۳۳۷/۴۲۷)

نگارنده احتمال می‌دهد که این اسب بور (سرخ) ویژه گویو همان باره‌ای است که، در داستان «یازده / دوازده رخ»، «شیده» نامیده شده. قراین مؤید این حدس یکی این است که «شیده» و «بور» هر دو به یک معنا و معادل «اسب اشقر» است. دیگر اینکه «بور» و «شیده» هر دو از آن گویو است. از دو بیت مذکور چنین دریافت می‌شود که بور / شیده گویو یادگاری از نیای او کشواد بوده و احتمالاً به همین دلیل (مردری و از گونه‌ای دیگر بودن) است^{۱۳} که او آن را برای اطمینان خاطر بیشتر به فرزندش می‌دهد تا سوار بر این باره ویژه به نبرد هومان برود و درباره اهمیت و توان شیده / بور کشواد یادآور می‌شود:

بر این باره گام‌زن برنشین که زیر تو اندر نوردد زمین

(خالقی ۴/۴۷/۷۱۰)

این در حالی است که بیژن خود سوار بر «شبرنگ» خویش است (خالقی ۴/۴۰/۴۰)

۱۳) در سنت‌های پهلوانی، گاهی اسب نیز، همچون رزم‌افزار مخصوص یلان، نیاکانی است و به میراث می‌رسد و، به سان دیگر آلات موروثی، ارزش، اهمیت، تقدس، توان و تفاوت ویژه‌ای دارد. از نمونه‌های این گونه بارگان مردری، غیر از بور / شیده گویو، می‌توان به اسب ابومسلم در بعضی تحریرهای ابومسلم اشاره کرد که خنگ عادی نامیده شده و از پیامبران و اولیای پیشین به او رسیده است (طرسوسی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۲۰). حدس زده شده که بهزاد گشتاسب و شاید اسب سیاه اسفندیار هم همان شبرنگ بهزاد سیاوش و کیخسرو است که در سلسله کیانیان به یادگار مانده است. (Khaleghi motlagh 1990, pp. 113 - 114)

۶۰۰) ولی، در پیکاری چنین دشوار و سهمناک، اسب هم - به مانند درع مخصوص سیاوش که گیو بر پیکر پسر می‌پوشاند - باید ویژه و برتر باشد. اینکه واژه نادر «شیده» در میان متون پرشمار فارسی - در محدوده منابع و آثار مورد بررسی نگارنده - فقط چهار بار در یک داستان معین شاهنامه - و نه حتی بخش‌های مختلف خود این اثر - به کار رفته، سخت پرسش‌برانگیز و سزاوار بررسی است. آیا می‌توان گفت که «شیده» در منبع منشور داستان «بازده / دوازده رخ» برای اسب گیو به کار رفته بوده و از آنجا به سخن فردوسی راه یافته است؟ به عبارت دیگر، ورود این واژه در یک داستان شاهنامه نتیجه تأثیر زبان مأخذ فردوسی بر نظم او بوده و، چون این لغت از واژه‌های ذهن و زبان خود فردوسی نبوده است، در جاهای دیگر شاهنامه مورد استفاده واقع نشده است. در تأیید نسبی این حدس کاملاً احتمالی و احتیاط‌آمیز توجه به دو نکته لازم است: نخست اینکه کلیت تأثیرپذیری فردوسی از زبان و حتی صور خیال منبع / منابع منشور خویش پذیرفتنی است و گواهی‌هایی این نفوذ را قطعیت می‌بخشد؛ مثلاً، در غر اخبار، فریدون، پیش از رفتن ایرج نزد برادرانش، به او می‌گوید «... تا پیش از آنکه آنان بر تو شام خورند تو بر آنها تاخته و ناشتا کرده باشی» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۶۲) در شاهنامه نیز از زبان فریدون (خطاب به ایرج) می‌خوانیم:

تو گر چاشت را دست یازی به جام وگر نه خورند ای پسر بر تو شام

(شاهنامه ۱۳۶۸، ۱۱۵ / ۴۰۶)

مهم‌ترین مأخذ فردوسی یعنی شاهنامه ابومنصوری یکی از منابع ثعالبی هم بوده است و این همسانی در بیان می‌تواند ناشی از اشتراک مأخذ باشد. به این قرینه، محتملاً فردوسی نیز تعبیر «شام خوردن بر کسی» را - همچون ثعالبی - از منبع خویش گرفته است. ثانیاً، تأثیر لغات و ترکیبات مأخذ فردوسی در کاربردهای یگانه شماری از واژه‌های شاهنامه درباره بخش اسکندرنامه و لغات عربی به اصطلاح واحد الاستعمال آن نیز مطرح شده است (از نمونه - صفا ۱۳۶۳، ص ۲۸۲)^{۱۴} بر همین اساس، احتمال راهیابی

۱۴) برای اشاره‌ای درباره تأثیر زبان مأخذ منشور منظومه‌ها بر چند واژه‌های این آثار - خالقی مطلق ۱۳۸۱، ص ۳۷۵.

واژه «شیده» از مأخذ داستان به قاموس زبانی فردوسی کاملاً مردود و دور از ذهن نیست.

در همین جا، برای دفع دخل مقدر، باید اشاره کرد که، چون واژه «شیده» مجموعاً در نه دست‌نویس مختلف شاهنامه با خانواده و مادر نسخه متفاوت و نیز یک فرهنگ عربی به فارسی (قانون ادب) از قرن ششم آمده است، نمی‌توان آن را حیاناً از واژه‌های مربوط به گونه زبانی کاتب نسخه یا نسخ خاصی به شمار آورد که بعدها در دست‌نویس / دست‌نویس‌های شاهنامه راه یافته است.

منابع

- ارجانی، فرامرزن خداداد، سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، چ ۴، آگاه، تهران ۱۳۶۷.
- بغدادی، عبدالقادر، لغت شاهنامه، تصحیح کارل گ. زالمان، ترجمه و توضیح توفیق ه. سبحانی و علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.
- ثعالبی، حسین بن محمد، شاهنامه کهن (پارسی تاریخ گردالسیر)، پارسی‌گردان: سیدمحمد روحانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ۱۳۷۲.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، «نگاهی به هزار بیت دقیقی»، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، افکار، تهران، ص ۳۲۹-۴۰۶.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۶)، «فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و پیکره زبانی رایانه‌ای»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه فرهنگستان)، دوره اول، ش ۱، ص ۴-۶۷.
- خلف تبریزی، محمدبن حسین، برهان قاطع، به اهتمام و حواشی محمد معین، چ ۴، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
- خیام نیشابوری، نوروزنامه، تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی، چ ۲، اساطیر، تهران ۱۳۸۵.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، ج ۱-۱۶، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.
- دو فرس‌نامه مشور و منظوم، به اهتمام علی سلطانی‌گرد فرامرزی، دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل، تهران ۱۳۶۶.
- رواقی، علی و مریم میرشمسی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۰)، «ملاحظات درباره برخی نام‌های یادشده در شاهنامه»، ایران‌شناسی، س ۱۳، ش ۲، ص ۳۱۶-۳۲۴.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، روزبهان، تهران ۱۳۶۸.
- _____، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، بنیاد میراث ایران با همکاری بیبلیوتکا پرسیکا، کالیفرنیا و

- نیویورک ۱۳۶۹ الف.
- _____ ، (چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۱۴هـ.ق)، دانشگاه تهران و بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران ۱۳۶۹ ب.
- _____ ، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر سوم، بنیاد میراث ایران، دفتر سوم، کالیفرنیا و نیویورک ۱۳۷۱ و ۱۳۷۳.
- _____ ، (چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران ۱۳۷۴.
- _____ ، تصحیح مصطفی جیحونی، شاهنامه‌پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹.
- _____ ، به کوشش جلال خالقی مطلق با همکاری محمود امیدسالار، دفتر ششم، بنیاد میراث ایران، نیویورک ۱۳۸۴.
- شاهنامه همراه با خمسة نظامی، با مقدمه فتح‌الله مجتبیایی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۹.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، حماسه‌سرایی در ایران، چ ۴، امیرکبیر، تهران.
- طرسوسی، ابوطاهر، ابومسلم‌نامه، به اهتمام حسین اسماعیلی، معین / قطره / انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران ۱۳۸۰.
- ظفرنامه حمدالله مستوفی به انضمام شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هـ.ق در کتابخانه بریتانیا، or ۲۸۳۳)، مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش، تهران و وین ۱۳۷۷.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۴)، نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه)، ج ۵، سمت، تهران.
- مبارک‌شاه فخر مدبر، محمدبن منصوربن سعید، آداب‌الحرب و الشجاعة، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، اقبال، تهران ۱۳۴۶.
- مکنزی، د. ن.، فرهنگ کوچک زبان بهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، ج ۳، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.
- نفیسی، علی‌اکبر، فرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطبا)، کتابفروشی خیام، تهران [بی تا].
- Khaleghi Motlaqi, Jalal (1990), "Behzâd", *Encyclopedia Iranica*, Vol. 4, ed. by Ehsan Yarshater, New York, PP 113 - 114.

